

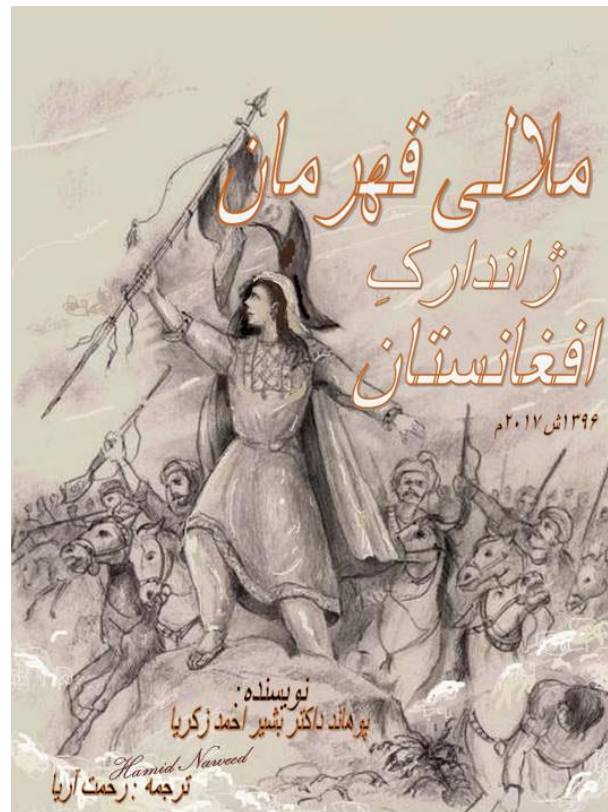


<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۲/۲۰

داکتر بشیر احمد زکریا



ملالی قهرمان ژاندارک افغانستان

ناول تاریخی

نویسنده: پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

سپتمبر ۲۰۱۷

ملالی قهرمان

اثر تاریخی با بیان زیبا و شیوا

تقریظ

ع. رشید استاد پوهنتون جواهرلال نهرو - دهلی

درین روزها دوست عزیز و پُر کارم جناب آریا صاحب نوشته ی از سردار پوهاند داکتر بشیراحمد زکریا را که با استفاده از منابع مهم و دست ناخورده نوشته و تهیه دیده اند برایم فرستاد که بدون شک آنرا نوشته ی جالب و خواندنی یافتم، طوریکه حتی بدون وقفه آنرا مطالعه کردم و دلم برایش دعا کرد که: سردار عزیز، قلم ات پُر رنگ و قلبت مانند پدرکلان ات شاداب و لبریز از مهروطن دوستی! همچنان برای آریا صاحب عزیز که این گنج پُر بها را با قلم شیوا و رسای خود گردن بند زبان شیرین دری کرده اند.

سالیان مدیدی چشم انتظار کتاب فرزند مهتر سردار محمد ایوب خان بودم؛ همان کتابی که دوده قبل و عده تدقیق و چاپ آنرا مرحوم استاد کاکړ داده بودند ولی تا اکنون از آن و عده شاد روان استاد نشانه ی دیده نشد، اگر استاد این اثر را تصحیح و ترتیب نموده باشند امید است فرزندان شان کتاب مزبور را در دسترس علاقمندان قرار دهند تا استفاده از آن عام گردد. من با آنکه هزاران صفحه ی ناخوانده از اسناد انگلیسیها را در آرشیف های هند درباره ی این دوره بخصوص درباره ی سردار ایوب خان و امیر محمد یعقوب خان خوانده و یادداشت کرده ام ولی ترجیح می دادم که اگر من کتاب سردار عبدالقادر افندی (متولد سال ۱۸۸۸ در جوار زیات امام اعظم علیه رحمه که با نام اش نیز افندی بخاطر ارادت به امام اعظم اضافه گردیده است و اولین داستان کوتاه زبان دری فارسی تصویرعبرت که در سال ۱۹۱۴ م نوشته شده است از وی است) را و آنهم که داکتر صاحب کاکړ روی آن کار کرده باشد در باره ی پدر قهرمان اش دیده و بعد از آن درباره ی چیزی بنویسم بهتر خواهد بود. همین علت بود که تا کنون نیز اسناد مربوط به ایوب خان را به تبرک از شرق به غرب می برم و میاورم. اکنون نوشته ی داکتر صاحب زکریا درین راستا روزنه ی بسوی شناخت و تحقیق درباره ی ملالی دوشیزه قهرمان میوند و سردار ایوب خان فاتح میوند است که مدت بیست و پنج سال را در انتظار برگشت به وطن در پستونخوا سپری کرد، ولی با درد و دریغ این آرمان را به گور با خود برد. و آن سلسله ی از مبارزه آزادی خواهی که از قهرمانی دشت سوزان میوند آغاز و الی پایان زندگی وی همچنان دوام داشت، با مرگ این سالار روبه خاموشی نهاد و تنها نقش پایش مانند این نوشته، سطور ماندگار تاریخ گشت، دیگر قدح بشکست و آن ساقی نماند...

بلی، در کتاب داکتر زکریا پیرامون مساله آزادی خواهی و جنبش آزادی خواهی افغانها آنهم از چشم دید یک شخص سوم، اولین امریکایی که با سرداران حکمران نیمه ی قرن نهم آشنا می گردد و با آنها در جنگ آزادی برحق افغانها سهیم می شود برای هر خواننده چیزی جالب و فراموش نا شدنی است بخصوص که این رشته از پدر به پسر محول می شود و ایشان نیز با همان روحیه آزادی خواهی که با استفاده از قانون اساسی امریکا در ذهن و ضمیر اش خلط ملط شده است با یک نسل جوانتر دیگری از آزادی خواهان مانند سردار ایوب خان و صدها هموزم و هم بزم شان می پیوندد. داکتر امریکایی با کرکتر نهایت انسانی آن با حوادث افغانستان (نه با روحیه تهاجمی کنونی) برخورد می کند. آنچه آرمان مبارزه واقعی یک ملت که با دست خالی با مشیت و کلنک در برابر دو ابر قدرت (روسیه و برتانیه) صدای مقاومت اش را بلند می کند آنرا بدون کم و کاست آن بحیث داعیه ملی و انسانی افغان ها جلوه می دهد که در تصویرسازی صحنه های واقعی تاریخی کار داکتر زکریا جایش بی جوره و بی غل و غش می باشد.

چیزی که برای من درین داستان و یا این جریان واقعی تاریخی در قدم اول جالبترینمایان گردید همانا تشریح و معرفی دو کرکتر تاریخی سردار محمد ایوب خان فاتح میوند و دختری خوگبانی تبار قندهار ملالی نامدار با جزئیات و با اسناد جدید بود؛ طوریکه یاد آور شدم هزاران صفحات ناخوانده در زمینه جمع آوری کرده ام، و اگر توفیق رفیق شد و از غم روزمره روزی و روزگار فرصت یافتم آنرا منظم و منسجم خواهم کرد؛ طوریکه معلوم است درباره ی این ناموران تاریخ معاصر تاکنون بدون چند مقاله ی کوتاه دیگر حقایق تاهنوز هم نانوشته مانده است. تنگ نظرها و مریضان ستم سالاری و ستم خواهی حتی از نامها و قهرمانی های این دو گُرد نامدار تاریخ معاصر ما مذبحخانه و شیادانه نه تنها انکار کرده بلکه کارکرد هایشانرا از انظار عامه نیز بدور نگهداشته

اند. غازی ایوب شاهد داغ ترین حوادث تاریخی کشور و نظام استعماری انگلیس در نیم قاره هند بود. همانروزیکه امیر عبدالرحمن با اراده مطلقه خود با دیورند تساهل کرد و خط نافرجام و بد اختر دیورند را بر سینه ی کشور، که حدود اش را احمد شاه بابا ابدالی و یا قبل از تعیین این خط نگهداشته بودند، منظور نهایی ساخت، ایوب خان یک جمله جانانه ی را به مأموران انگلیس ارائه داشت و گفت: «بیانیه ی را که امیر به دربار خود ارائه داشت، بیانیه ی نهایت مهم بود، بخاطریکه - چنین بیانیه ی راهیچ امیری در قبل نه گفته بود، باوردارم که در طول و عرض افغانستان اثر خود را خواهد داشت.» همچنان ایوب خان سخنان خود را ادامه می دهد: «مراد امیر ازین بیان تزویر و فریب دادن بود، او میتواندست با هر تعداد موافقه ها و اسناد را امضا نماید، ولی مناسب نبود چنین بیانیه ی را ایراد میکرد ...» (سند شماره ۱۶۸ سال ۱۸۹۳، ۱۸ نوامبر - آرشیف ملی هند). این نامه را مسؤول امور ایوب خان به فارن سکرتری هند شش روز بعد از امضای دیورند فرستاده است. مأمور مذکور می نویسد که «بیانیه ی امیر قبل از ملاقات وی (۱۸ نوامبر) توسط کسی به سردار ایوب خان آورده شده بود.» همچنان تذکرات داکتر زکریا درباره ملالی میوند ناشنوده های اند که تا کنون در اسناد تاریخی ما بسیار کم به نظر رسیده است. به هر صورت با اجتناب از طوالت کلام، نکات جالب و مطمح نظری را که من درین اثر حین مطالعه سریع خویش یافتم با اختصار این است:

یک: داکتر زکریا معلومات جالبی را درباره مسجد مشهور بی بی خانم در سمرقند نوشته اند که حتی برای هندوستان و باستان شناسان خالی از دلچسپی نیست. من در سال ۱۹۸۸ م ازین مسجد تأریخی دیدن کردم؛ در گوشه ی مسجد از یک پیر مرد تاجک تبار سمرقندی پرسیدم که چرا این مسجد با این زیبایی بنام **بی بی خانم** یاد می شود؟ پیره مرد گفت: این مسجد را ملکه ی امیر تیمور لنگ که بر عکس امیر، خانم متقی بود بخاطر استقبال فتوحات و برگشت فاتحانه ی وی به سمرقند وطن ما تاجکان، اعمار کرده است. هنر آفرین و نقاش این بنای هنری از هنرمندان و نقاشان بی همتای دوران خود بود؛ نقاش هنرمند اتفاقاً از رسیدن تیمور خبر میشود و با شنیدن آن کار بنای مسجد را که به اتمام رسیده بود و تنها کار یکی دو روز مانده بود، معطل قرار میدهد و به ملکه بی بی خانم پیامی می فرستد که اگر شرط او را قبول ننماید کار را نیمه کاره خواهد گذاشت. بی بی خانم در مقابل پیام هنرمند اخطار صادر کرد و گفت اگر انکار کنید ترا خواهم کشت. هر چه پول کار داری برایت می دهم در فکر آن مباش بخاطریکه تیمور جهانگشای ما ده روز بعد به سمرقند می رسد... معمار دوباره پیام فرستاد و گفت که به پول احتیاجی ندارم، آنچه میخوام چیز است که باید شما خود تان آنرا به من محول کنید. هنرمند که مردی با ذوق و مغرور برهنش بود و کسی دیگر نیز نبود که با آن مهارت نقاشی و معماری وی را انجام دهد دوباره پیامی فرستاد که: من آماده کشتن و هر سزای دیگری که ملکه لازم میدارد استم ولی کار را انجام نمی دهم، ملکه وی را نزد خود خواست و هنرمند آنچه آرزوی وی بود طالب آن شد، معمار با ذوق به ملکه گفت: آرزوی من این است تا من ترا اولتر از تیمور لنگ نه بوسم کار اتمام مسجد امکان ندارد... ملکه با قهر امر کرد که وی را به زندان ببرید و شکنجه بدهید... مآدوان چنین کردند ولی معمار باز هم راضی نشد، شایعه ی آمد آمد تیمور نیز تند تر شده رفت، چون کاری نقاش از توان کسی دیگر با نبود... بعد از چند روز بی بی خانم مجبور شد نقاش را نزد خود خواست و آنچه خواسته اش بود بجا آورد و نقاش با کمال ملکه را بوسید و کارش را دوباره آغاز کرد و با آخرین بوسه های ملکه کار این بنای بی همتا به پایان رسید وقتی تیمور آمد آنرا دید از فرط خوشی آنرا بنام بی بی خانم مسمی ساخت...

دو: معرفی کارنامه های شخصیت فعال سیاسی و فرهنگ دوست سردار معروف زکریا خان بحثی جالبی و نوی در زمینه است. کار نامه های این سردار شجاع و ادب دوست از زمان شیرعلی خان الی زمان روزهای مهاجرت اش به بررسی و معرفی گرفته شده است و این سردار از همان آوان جوانی مصروف امور خیرخواهی و خیر اندیشی میان برادران مدعی قدرت بود. زکریا خان از سرداران معتدل و دارای موضعگیری عاقلانه در برابر حوادث داغ نیمه دوم و اوایل قرن بیستم بود. بدون شک زکریا خان یکی از سردارانی بود که رابرت نتوانست وی را مانند دیگران به نفع خود و علیه منافع ملی استخدام نماید ازینرو وی در جمع سردارانی چون سردار ایوب خان و مدافعین آرمان های ملی مانند رهبرانی چون ملا مشک عالم و میر بچه خان و محمدجان خان و ملای لنگر و فیض محمدخان لوگری و غیره بشمار آمده است. مؤلف به مهارت های ادبی سردار زکریا خان بخصوص در باره خدمات فرهنگی وی پیرامون شاعر و ایجاد گر و عارف زبان دری - فارسی ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل که چه کارهای را انجام داده است روشنی میاندازد. ذکر این سردار فرهیخته در جمع اولین بیدل شناسان افغانی و اولین کسی که در گرد آوری دیوان بیدل تلاش بخرچ داده است و بدون شک برای ما شاگردان ادبیات زمینه ی جدید تحقیق است که باید بر بخش بیدل شناسی در افغانستان علاوه گردد و کار جدیدی بر این مرد دانشمند و ادیب بحیث اولین گرد آورنده دیوان بیدل باید انجام گردد. من درباره ی وی نیز چیزی های زیادی خوانده ام ولی آنچه را که داکتر زکریا نوشته اند جالب و گفته های ناخوانده و ناشنیده بود که شماری زیاد از دوستان و حتی

شاگردان تاریخ معاصر از آن اطلاعی نداشته اند. من هم اینجا فقط یک نمونه ی آرشیفی را در حق این سردار ادب دوست و بیدل شناس با شما دوستان شریک می سازم به گونه زیر : داودشاه خان به اصطلاح امروزی سرلشکر و یا وزیر دفاع یعقوب خان بود وقتی امیرمحمد یعقوب خان به انگلیسها پناهنده شد ایشان برعکس مستوفی حبیب الله خان و شاه محمدخان از چنه زدن با انگلیسها انزوا برگزید و فکر می کرد که بدینگونه از شر انگلیسها در امان خواهد ماند. اما برعکس انگلیسها نیز نظر به دیگران زیاد تر متوجه وی بودند و همزمان با خلع امیر وی را نیز تحت مراقبت قرارداد و مدت شش ماه در کابل ماند بعداً وی رانیز به هندوستان انتقال دادند؛ وقتی ایشان در کلکته زیر نظارت بود انگلیسها از ایشان خواهش کردند که مشوره خود را بخاطر کنترل خوب و بهتر افغانستان به آنها بنویسند. ایشان یک راپورمکمل درباره نقش اقوام، اشخاص با رسوخ و سرداران را باتمام امکانات مادی ومعنوی که در افغانستان برای ماندگاری رول انگلیسها وجود داشت درین راپور در خدمت انگلیسها قرارداد و نوشت (این راپور را بنده ترجمه کرده ام که در وقت مناسب نشرخواهم کرد) در شماره (۲۱) این راپور درباره سردار زکریا خان که انگلیسها وی را از صحنه سیاست و نفوذ خود رانده بود و او را در لیست دشمنان خود قرارداده بود به حکومت هند مشوره می دهد و می نویسد : «دورنگداشتن و درانزوا قرار دادن زکریا خان و وزیر شاه محمد خان یک اشتباه بزرگ بود، زیرا اولی مرد بی گناه و بی غرض بود دومی مرد کارکردن و قابل کارگرفتن بود. او یک ملا ی بانفوذی بود اگر ایشان بکار انداخته شود میتواند برای حکومت (انگلیسها) یک خدمتگار خوبی باشد ... » (نامه به امضای داود شاه ، ۲۸ جنوری ۱۸۸۰م کلکته)

سه : داکتر صاحب زکریا درین اثر خود موضوع انتقال سردار محمدایوب خان را نیز با استفاده از اسناد نهایت مهم و موثق تشریح نموده است. این که ایوب خان چطور از ایران به بغداد و بصره و از آنجا به هندوستان انتقال داده شد بحثی است واقعاً گنگ و مبهم؛ اسناد تاریخی ما در برابر این موضوع که واقعاً یکی موضوع درخور تحقیق درباره فاتح میوند می باشد خاموش اند. در اکثر آثار تنها ذکر شده که از ایران به هندوستان آمد و یا توسط انگلیسها به آنجا انتقال داده شد ... داکتر زکریا درین نوشته ی خود تمام جریان انتقال سردار ایوب خان را به هندوستان تا جائیکه توانسته مطابق به اسناد و جریان واقعی تشریح و درج ناول نموده اند. سردار ایوب خان در ۱۸۸۸ م به هندوستان انتقال شده است انگلیسها پلان انتقال او را از سال ۱۸۸۱ م روی دست گرفته بود، در آرشیف هند اسناد زیادی در رابطه وجود دارد که سقوط کندهار، بعداً هرات، همه مطابق یک پلان منظم انگلیسی بود که با مهارت تام و با سنجیدگی تام عملی می شد. انگلیسها بعد از شکست شان در حماسه میوند درک کردند که ایوب از زمره دشمنان سرسخت شان در افغانستان می باشد. اگر وی با روسها دست را یکی سازد روزگار انگلیسها حتی در نیم قاره هند با خطر جدی روبرو خواهد شد. از طرف دیگر چون اعتماد شان هنوز بر امیر عبدالرحمان خان نیز در شک بود ازینرو از موقع استفاده کرده سردار ایوب خان را نیز مانند برادرش یعقوب خان بالآخر فشار های فارس مجبور کرد تا از صحنه ی مقابله یعنی افغانستان بدور برده شود. موضوع انتقال سردار با معیت تمام اراکین و وابستگان شان که ایجاب مصارف هنگفتی را می کرد با لندن نیز در مشوره قرار گرفت که بعد از تأیید لندن روند انتقال در سال ۱۸۸۸ م تکمیل گردید. سردار با اراکین شان که تعداد شان در اسناد انگلیسها از عراق (۳۳۰) تن با ذکر نام ها و اندازه معاش شان ثبت است . داکتر زکریا این تعداد را (۸۱۴) نوشته اند. که با این اسناد مغایرت دارد. ولی باید گفت که این تعداد در هندوستان ازین هم اضافه تر گردید زیرا شمار زیادی از هواخواهان سردار ایوب خان از طریق صوبه سرحد و بلوچستان نیز قبل از وی به هندوستان رسیده بودند. به هر صورت طوریکه قبلاً اشاره کردم داکتر صاحب زکریا به این موضوع با دقت تام و با ارائه اسناد دقیق توجه اش را مبذول داشته است . باز هم یک تلگرام از اسناد آرشیفی را با دوستان شریک می سازم تا در رابطه با کسانی و دوستانی که ازین جریان تاریخی آگاهی دقیق ندارند شاید در تحقیقات شان کمک نماید. در تلگرامی که از طرف وایسرای به وزارت خارجه بریتانیا به لندن فرستاده شده است می خوانیم :

« تلگرام تامسن از تهران مشعر است که نماینده مشهد به این باور است که اگر با ایوب کار صورت گیرد، دولت باید برای ایشان فرصت را مهیا سازد تا وی را به هندوستان بیاورد. و اگر دولت چنین نکند امکان آن متصور است که سردار به روسیه پناهنده شود. آیا شما آرزوی این را دارید تا درباره گامی بردارید . من در این باره گفته می توانم که اگر ایشان در پنجه های روسها افتاد، بسیار مشکل خواهد بود که عبدالرحمان خان در چنگال ما بماند ... » (از طرف وایسرای - اجمیر به سکرتر خارجه لندن ، شماره ۲۱۵ بخش خارجه آرشیف هند جولای سال ۱۸۸۱)

چهار : درین اثر بحث جالبی درباره علامه سید جمال الدین بخشی دیگری است که به زیبایی این کتاب می افزاید، داکتر زکریا سید را با تمام کمالات و جملات اش با تمام درک و دانش معنوی اش که در دربار کابل دارد به معرفی می گیرد. خواننده در لای این بخش می تواند معلومات درباره سید که در افغانستان بوده و هنوز هم به اوج شهرت جهانی خود نرسیده است و یا کم تر رسیده است بخواند. درک سید از زندگی اجتماعی و قوانین

بشری حتی قانون امریکا و نظرش درین باره که حتی درین روزهای که ما تمام امکانات دسترسی به علوم را هم داریم از آن نا آگاه ایم حقایقی است که سید را و زندگی وی را برای ما با پرداخت زیبایی نگارش خود معرفی می‌دارد. روحیه ی زیست باتفاهم و گسترش این مفکوره دربخش مطالعه سید جمال الدین افغانی در پرتو نخبه گان علم و فرهنگ و عرفان دیرینه چون مولانا سنایی و سعدی و دیگران ارزشهای اند که درین اثربا تمام باریکی های علمی و تاریخی و عرفانی آن شکل یافته است و این همان ارزشهای اند که بشریت برای آن از هر وقت دیگر برای بقای خود ضرورت دارد و باید برای تحقق آن جنبش مانند جنبش سید در سراسر جهان خاصا در عصر پُر آشوب و خطرناک ما که بشریت اکنون در لبه ی وحشت اتمی هم در شرق و هم در غرب قرار دارد دست بکار شود.

پنج : درین اثر جالب و خواندنی می خوانیم که شاعر و نویسنده بزرگ زبان بنگالی رابیندرانات تاگور با سردار ایوب خان فاتح میوند ضمن توقف کوتاه سفرش به جاپان در اولین قرارگاه و صدر نشین قبلی انگلیسها شهر تاریخی و زیبای کلکته (اکنون کالکاته) در ضیافتی که به استقبال فاتح میوند ترتیب شده بود دیدار جالبی داشته است. چون موضوع تاریخی است باید درباره کمی مکث کنیم و معلومات درباره تاگور و رابطه اش با تاریخ و فرهنگ افغانها را نباید بایک دیدگاه سطحی بنگریم. تاگور شاعر و داستان نویس و شاعر ملی هندوستان است که در بنگال تولد یافته و در همان اولین مرکز انگلیسها کالکاته تحصیل و آموزش خود را تکمیل نموده است. بحیث یک هنرمند بنگالی که در یک خانواده اشرافی تولد یافته بود در هنر آفرینی خود نیز در سراسر هندوستان در اوایل قرن بیست زمانی در هندوستان و بنگاله به اوج شهرت خود رسید که داستان مشهور (کابلی والا) اش در سراسر هندوستان از طرف افسارگوناگون چهار صد ملیونی هندوستان مورد استقبال گرم قرار گرفت. کابلی سالها قبل از اثر (گیتانجلی) که در دهه ی اول قرن بیست جایزه نوبل را نصیب گردید نوشته شده بود اثری بود که شهرت اش تا ایجاد گیتانجلی به اکناف هندوستان و افغانستان رسیده بود. من به این باورم که هنگامه ی داستان کابلی والا سبب گردید که دنیا متوجه تاگور گردید و در تسلسل با کابلی والا گیتانجلی توانست تاگور را بحیث اولین برنده جایزه نوبل در آسیای جنوبی به جهان معرفی نماید. ملاقاتی که میان تاگور و فاتح میوند صورت گرفته است تا کنون در هیچ سندی ثبت نشده است. من چندین بار از شانتی نیکتان بحیث مهمان و لکچر دهنده درباره تاگور و اثر گذاری تاریخ و کلچر افغانی به آنجا دعوت شده ام ولی درباره تنها در بعضی از نوشته دیده ام که تاگور با یک شهزاده افغان در هند ملاقات کرده است ولی توضیحاتی در رابطه وجود نداشت. شاید اثر همین ملاقات باشد که تاگور در سال ۱۹۲۸ م به نامه ی شاه امان الله خان که توسط مجتبی علی معلم بنگالی در کابل بخاطر دعوت اش بکابل آورده بود جواب مثبتی داد که با تأسف با آغاز هرج مرج سقاولی آن سفر تاگور به کابل نیز اتفاق نیفتاد. تاگور شعله ی خاموش بود که با تمام همین خاموشی کشور و مردم اش را از صمیم قلب دوست داشت و با درایت نهایت عالی در پی آزادی آن بی صبرانه کوشا بود و با تمام حلقات آزادی خواهی هند و بیرون از هند روابط مستقیم و غیر مستقیم داشت، با گاندھی هم دوست بود و با سوبهاس بابو هم. ولی عمل اش عمل شعله ی خاموش بود. از هر حرکات آزادی خواهی بخصوص در افغانستان که توسط شاه امان الله خان عملی می شد آگاهی داشت، با انجام قتل عام جلیانواله در امرتسر هند از امتیاز و لقب «سر» امتناع ورزید و آن عمل را بحیث یک عمل وحشیانه با رد این امتیاز انگلیسها تقبیح کرد. وقتی با فاتح میوند معرفی می شود تاگور از تمام قهرمانیهای ایشان اطلاعی داشت و از وی بحیث یک قهرمان ملی استقبال نمود و صحبت را روی موضوع قهرمانی وی و داستان کابلی والا اش را در میان گذاشت و آنرا در رابطه دیرینه دو مردم هند و افغانستان در پرتو حس صداقت و ایمانداری افغانها و پتانها با تصوی رنهایت انسانی و ایمانداری توضیح می دهد طوری که فاتح میوند از تمام آنچه که تاگور می گفت آگاهی عام داشت و هم تاگور این تصویر پرداز و نگارگر با زیبایی با تمام نبوغ و شعله های خاموش اش مردی آشنای برای سردار ایوب خان بود. و این نشانه این بود که تا این دم افغانها با نام و کارکردهای تاگور چه در افغانستان و چه در خارج از آن آشنایی کامل داشتند. تاگور زمانی که در سال ۱۹۳۶ م بلاثر تشویق پورداد استاد میهمان فارسی پوهنن ویشوابهاری به شیراز بخاطر بازدید از مزار حافظ عازم آنولا گردید وقتی از آنجا برگشت دل خوشی ازین سفر نداشت زیرا که وی تا هنوز هم در ایران با مقایسه افغانستان شاعر و نویسنده ناشناخته مانده بود. به هر صورت این موضوع نیز در اثر داکتر صاحب زکریا بامهارت خاصی بحیث یک بحث نهایت جدید و قابل توجه برای اهل موضوع قلمبند گردیده است.

شش : چرا فاتح میوند به جاپان رفت؟ این سوالی است که در لای این اثر برایش جوابی مناسب تدارک کرده می توانید. رفتن ایوب خان به جاپان در سناریوی فریب دهنده ی انگلیسها اصلاً مطرح نبود، ده ها مکتوب از لندن و از شمله و دهلی وجود دارد که این موضوع را بار اول انگلیسها طوری مطرح کردند که وی را بخاطر نشان دادن قدرت امپراطوری بریتانوی به مرکز آن یعنی لندن بفرستد بدین معنی که مقدمه ی این سفر از سال ۱۸۹۲ م بدینسو طرح ریزی شده بود؛ تاجائیکه اسناد نشان می دهد این پروپاگنده در ذات خود یک مانوری بود که به شکل ماتقدم که از یکطرف وی را غافل گیر نگهدارد و از طرف دیگر به امیر عبدالرحمان نیز نشان دهد که اگر

از فرمانبرداری بریتانیا سرباز زند الترناتیف مناسب ولندن دیده اش تیار نزد شان آماده تسلیم قدرت در کابل است. روی این اصل این موضوع هر سال در موقع خاص گرم می شد و بعداً دوباره به سردی می انجامید. در سال ۱۸۹۵ م حتی مصارف سردار با دوتن معیتی اش نیز تعیین گردید ولی زمان زیاد نگذشته بود که نامه ی از ویسرا آمد و سفر وی را تا مدت نامعلوم معطل قرارداد و همان بود که مایوسانه به مأمور موظف از طرف دولت هند گفت : (رفتن به لندن نشد امسال کشمیری روم شما نیز بامن باشید ؛ در آنجا شکاری کنیم ...) و این قصه دنباله دار تا سال ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ م دوام کرد؛ در همین سال امیر حبیب الله خان از طرف ویسرای به هندوستان دعوت گردید که جریان این دعوت را مفصلاً در لای این کتاب مطالعه کرده میتوانید. از مسائلی که درین رابطه باید فراموش نکنیم یکی این بود که امیر حبیب الله خان و مصاحبان زیادتر از موجودیت سردار ایوب خان و یعقوب خان در هند همیشه در هراس بودند که این هراس و تشویش خود را توسط نامه های مکرر به اطلاع مقامات انگلیس رسانیده است. که من یکی ازین نامه ها را که به آدرس ویسرای فرستاده خدمت شما دوستان نقلاً تقدیم میدارم به گونه زیر :

« بعد از سلام و احترامات ؛

نامه ی شما جلالتمآب را که به تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۳۱ مطابق ۱۱ جون ۱۹۱۳ م درباره سفر سردار محمد ایوب خان به کشمیر نوشته اید بدست آوردم. من مفهوم نامه جلالتمآب شما را درک کردم؛ جناب شما تصریح کرده اید که شما نمیتواند از آن اصول عدول نمائید آنکه زمامداران اسلاف شما آنرا درباره سردار موصوف و جنبش طرفداران وی متعهد شده اند سرکشی کنید. شما تنها مسوول آنچه استید که از طرف این گروه مهاجر سرزده می شود. جناب شما به این نکته نیز اشاره کرده اید که به سردار اجازه داده نخواهد شد که از مرکز سرینگر به کدام صوب دیگر برود. و گفته اید که فرار وی از لاهور ممکن خواهد بود لیکن از اینجا نه، من درک کردم که شما با تمام کنجکاوای های تان مناسب دانسته اید و اجازه داده اید که سردار باید بخاطر صحت یابی خود به کشمیر برود. در عین حال این را درک کردم که شما به آن مأمور موظف که برای ایشان مؤظف شده است وظیفه سپرده اید که دایم الوقت مراقب جدی ایشان و پیروان اش باشد. و اطمینان داده اید که در آینده نیز ایشان طوری که من آرزو دارم تحت مراقبت خواهد بود. من تمام محتوی نامه شمارا فهمیدم ازینرو برای من خوشی دهنده و اطمینان بخش بود. توقع من این که در آینده نیز هر تصمیم که درباره سردار و طرفداران اش گرفته می شود مانند که درین نامه مرا مطلع کردید، مرا در جریان بگذارید و ما را جهت اطمینان خاطر مطمئن سازید.» (نامه به ویسرای از طرف امیر حبیب الله خان، شماره (۱۷-۱۸) اف ۱۳، ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۱۳ - ششم شوال ۱۳۳۱ آرشیف ملی هند)

امیر به تاریخ معینه که داکتر زکریا نیز دقیق با روز و ارقام از آن یاد آور شده است از راه خیبر وارد هندوستان شد. و همین سفر باعث گردید تا سردار ایوب خان را از هندوستان به سفر جاپان بفرستد و از طریق کراچی و بمبی (ممبی کنونی) از طریق راه دور و دراز بحری به سفرش پرداخت. و امیر با خاطر آرام مدت دوه ماه و اندی سفر هندوستان اش را ادامه داد (جریان این سفر را مکماهن میهماندار رسمی امیر در اضافه تر از یک صد صفحه با تمام جزئیات نوشته است که من آنرا به زبان پشتو با مقدمه و توضیحات مشرح به تأکید جلالتمآب ننگیالی طرزی ترجمه نموده ام؛ و یکی از جالبترین اثر درباره این سفر و شخصیت امیر می باشد - ولی تاکنون چاپ نشده مانده است)

هفت : درین اثر در یک جای میخوانیم که ایوب خان برای مدتی کوتاهی در دره سرد دالهوری نیز زیسته است . این شهرک اکنون مربوط به ایالت هیمآچل پردیش هندوستان است و یکی از تفریحگاهای تابستانی هندوستان است، و در قلات مرتفع همالیا موقعیت دارد و در آن زمان شکارگاه انگلیسها ولارد دالهوری بود و منطقه دارای موسم و هوایی بسیار خوب می باشد. سردار ایوب خان برای مدت کوتاه درین شهر با خانم دومی سردار افندی (بلقیس) که دختر یعقوب خان بود زیسته است. در آرشیف هندوستان نوشته های به قلم ایشان یافتیم که بخاطر سرپناه به دولت انگلیسها نوشته است. و این نوشته همه در زمانی نوشته شده است که ایشان در دالهوری زندگی داشتند. سردار افندی دو خانم داشت یک خانه که در لاهور داشت در آن خانم اولی اش زندگی می کرد و بلقیس نیز از حکومت خواستار خانه مشابه دریکی از شهر ها مانند لاهور و یا پیندی و مری شده بود ولی حکومت افندی را مستحق یک خانه میدانست و این قصه و دعوی شاهدخت بلقیس برای چند سال با حکومت دوام کرد. فاتح میوند یک سال قبل از وفات اش به این شهر آمده بود و زیاد اینجا نه مانده بود. یکی از نواسه های شان (بی کی مادر) دختر شیر احمدخان پسر یعقوب خان که در سال ۲۰۰۱ (۸۷) ساله بود در دهره دون برایم گفت که فاتح میوند در دالهوری تنها برای شکار و در گرمی های تابستان برای مدت کوتاه میامد ولی بلقیس با افندی جان برای مدت زیاد در آنجا زیسته است. من در ماه جون سال ۲۰۰۲ مدت بیست روز رخصتی تا بستانی را در همین

شهرک خوش آب هوا با خانواده ام سپری کردم و زیاد تلاش نمودم آنجا های را دریابم که سردار در آنجا زیسته بود ولی بخاطریکه شهر اکنون چهره وساختمانهای قدیمی را از دست داده بود نتوانستم جای بود باش سردار را دریابم. در همان شهرک زیبا شعری بزبان پشتو که طرح وعنوان آنرا خانمم تخییل پردازی کرده بود یعنی (برقدم های شاهدخت) سروده بودم که در آن آمده است :

د شهزادگی پر پلو

دلته په دغو رنگینه درو کې،
يوه پښتنه شهزادګۍ هم اوسېده،
د يوه پښتون سردار لور،
د يوه پښتون شهزاده د سترګور ...
دهغي نوم بلقس و،
او يوه په حسن پسولل شوې څيره ،
دلته راغلي وه، ديره وه دلته،
پلار يې پاچا و هلته،
تره يې ايوب و د ميوڼد زمری
چې شهزادګۍ سره اوسېده دلته،
دلته راغلي وه، همدغه سيمه ،
دوی ته کابل ايسېده ...
او د کابل په مينه يې دغو درو ته کتل.
وايي چې هر سهار به دلته کله لمر راجګ شو،
دې به هغه ته کتل،
اوبيا به لاس په دعا شوه،
خدایه ! دا شپې ورځې به هم کله يو پای ولري؟
څو موږ ته څوک د مساپرو ملنګان په خيال ونه ګوري ...
ای زما پاکه ربه، موږ خو له دې آوارګۍ وساته ...
دهغي نوم بلقس و.
او يوه په حسن پسولل شوې خوږه ...
له دغه ځايه وروسته وکوچېده ،
دغه درې هم ترينه پاتې شولې،
ډيرې شپې، ډيرکالونه بيا په لاهور کې ول،
او د کابل پر لور دعايي خدای قبوله نه کړه .
نن له هغې ورسته ،
ددغو هسکو څوکو،
ددغو شنو ونو د شپې په شرنگ کې،
دهغي، هغه نيمه خوا تصوير زه هم جوړوم ...

او داسې شو چم ورته ،
لکه چې زه هم نن په دم یم،
لکه دوی دلته وو،
له هغو وروسته گوره،
نن د میوند د اتل او د سپین مخې شهزادګۍ په شاني،
دلته راغلي یمه ...
او خپل وطن لکه هغوی دغو درو کي گورم،
خو خدای خبر چې زه به هم ورشم !
دالھوزی ، هیمچل ،
د ۲۰۰۲ کال د جون ۱۷

خاتمه و نتیجه :

نوشتن تاریخ و تعمیم حقایق تاریخي دیگر با زبان خشک و دیکته یی چسپی بردل ها و مغزهای انسان این زمان ندارد. انسان دوران ما دیگر انسان جستجوگر و منتقد خود و محیط خود است. وقتی با یک طفل این زمانه صحبت خود را از مسیر منطق کمی به بی منطقی تغییر می دهیم بایک هیجان کامل بدون آنکه فکر کند که توکیستی و او کیست صدای خود را بلند می کند: چه می گوئید ؟ (آنچه می گوئید معنی یی ندارد) پس ما هم باید خود را موزون با همین حالت قرار دهیم و باید بخاطر ابراز فکر و نظر خود شیوه بیان جالب و جذاب را جستجو نمایم. اگر ما بتوانیم زندگی و حقایق گذشته مان را به شیوه جالب به جامعه و نسل آینده انتقال دهیم این امکان متصور است که تا یک زمانی از چلش باز نماند. و اگر چنین نکنیم شاید که تمام داشته های ما آنچه برای ما مهم است بدون درک و معرفی آن، آنرا از دست بدهیم. شیوه انتقال گذشته باید در چوکات زبان زنده و بیان زنده و اثر گذار به دیگران برسد که در راه این کار و خدمت، اثر موجوده داکتر زکریا را یکی از نمونه های خوب یافتیم. ایشان درین اثر طوریکه خوانندگان انگلیسی زبان شان نیز به این نکته رمزی و بیان زیبای آن اشاره کرده اند از چنان شیوه بیانی کار گرفته اند که خواننده را نه تنها متوجه حادثه واقع شده می سازد بلکه آنرا در ذهن خود نیز جابه می دهد و در نهایت انطباق را خود بحیث یک پدیده نو و اثر گذار در میان جامعه ی خود و جوامع گوناگون بجای می گذارد. چرا فارسی زبانها و حتی مورخین غیر فارسی به زبان بیان تاریخي بیهقی نسبت به سایر تاریخها ارزش و اهمیت قایل اند؟ دلیل اش تنها در شیوه بیان؛ و بیان زیبایی رمز و رازی است که خواننده را گاهی هم خسته نمی سازد و همین شیوایی بیان اش باعث گردیده است که این اثر گرانبها را در میان سایر متون تاریخي زبان دری فارسی از خوبترین ها بحساب آورد.

اثر داکتر صاحب زکریا و ترجمه جناب آریا صاحب از همچو خصوصیات خاص برخوردار است. شاگردان تاریخ کشور آن روزهای سخت معارک و معضلات را با استعمارگران به یاد می آورند که کشور ما با چه حیلها و نیرنگ ها توسط عمال و جواسیس آن تارو مار می گردید، طوریکه یک قرن بعد با همان ساز و برگ اش عین حوادث در کشور که هنوز از ستم استعمار نفس آرام نکشیده بود با همان ساز و برگ استعماری و بی رحمی اش تکرار گردید که تا هنوز نیز ادامه دارد. برای ما، برای نسل های ما تصویر و ترسیم این و آن تراژیدی ها تاریخ ما که بیش از دومیون افغان در آن قربانی و به همین رقم از خانه و کاشانه شان به آوارگی مجبور شدند کاریست انسانی و خاطره ایست ماندگار که نباید به باد فراموشی سپرده شود. به نویسنده داکتر زکریا و جناب آریا که این اثر را با دری زیبا و تفصیلات لازم در اختیار ما قرار داده اند مبارکباد می گویم.

پروفیسور عبدالخالق رشید (پی اچ دی) استاد پوهنتون کابل فعلاً استاد مرکز مطالعات فارسی-پشتو و آسیای میانه. پوهنتون جواهر لال نهرو - دهلی جدید

ادامه دارد

لینک قسمت اول کتاب:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_malali_gahramaan_maiwand_۰۱.pdf